

پابه‌پا تا تره‌بار

مآنده صدیقی

فهیمة خواجویی

«هیچ مشکلی نیست؛ اما اگه شما دنبال مشکل می‌گردی، بهت نشون می‌دم.» چرخ‌دستی‌اش را که هنوز خالی از میوه است، به‌سختی از روی پستی و بلندی پیاده‌رو عبور می‌دهد و این جمله‌ها را تکرار می‌کند؛ «این پستی و بلندی‌ها هم مشکل نیست، برای من ورزشه و خودش تنوعیه؛ اما اگه شما دوست داری، بنویس مشکله.» این‌ها را آقای احمدی، یکی از مشتریان تره‌بار شیروودی می‌گوید.

وسایلمان را که شامل کاغذ بزرگ و ماژیک و تکه‌کاغذهای رنگی می‌شد، در پیاده‌رویِ کنار بازار شیرودی پهن کرده بودیم. این وسایل ابزاری بودند که با آدم‌ها دربارهٔ خوبی‌ها و بدی‌های مسیر رفت‌وآمدشان به میدان میوه‌وتره‌بار صحبت کنیم؛ با مشتری‌های تره‌بار محلهٔ ایرانشهر، یکی از محله‌های شهر تهران. در کنار این صحبت‌ها فرصتی به وجود آمد که بعضی‌ها را از میوه‌وتره‌بار تا منزلشان همراهی کنیم تا از نزدیک مسائل را ببینیم و ثبت کنیم. آقای احمدی یکی از این افراد بود. برای او موانع فرصت ورزش و تنوع بودند؛ اما برای همه اینطور نبود، پستی‌بلندی مسیر دردسر زیادی درست می‌کرد؛ «سه بار چرخ‌دستی‌ام به‌خاطر نامناسب بودن سنگفرش‌ها و مسیر پیاده‌رو خراب شده است.» این را خانمی می‌گوید که چند روز در هفته سروکارش به میدان می‌افتد.

دغدغهٔ اولیهٔ این گفت‌وگوها این بود که بدانیم میدان میوه‌وتره‌بار شیروودی چقدر برای مشتری‌های آن دسترس‌پذیر است؛ یعنی کیفیت دسترسی چگونه است و چه موانعی برای رسیدن به آن‌ها وجود دارد. برای پاسخ به این سؤال‌ها از ابزارهای کار مشارکتی کمک گرفتیم و سراغ مردم رفتیم. وسایلی که در کنار میوه‌وتره‌بار شیروودی پهن کرده بودیم، باعث شد مشتری‌های مختلف هنگام خرید توقفی کنند و مسیر حرکتشان را روی نقشهٔ محله نشان دهند و از سختی‌ها و مشکلات دسترسی‌شان به میوه‌وتره‌بار بگویند. یکی از اهالی بعد از شنیدن هدفمان از این کار، از ما ماژیک و کاغذ خواست. کاغذ را روی کاپوت ماشینی پهن کرد و شروع به کشیدن کروکی مسیر رفت‌وآمدش کرد که در ادامه حرف‌هایش را خواهید خواند. حاصل هشت نوبت گفت‌وگو با مشتریان تره‌بار شیروودی، نقشه‌ای شد پر از خطوط حرکتی مشتری‌های تره‌بار که نکته‌های توجه‌برانگیزی حول‌وحوش آن‌ها ثبت شد. مجموعهٔ این نکته‌ها کمک کرد تا تصویری واقعی‌تر از دسترس‌پذیری یک فضا، و پیچیدگی و درهم‌تنیدگی مسائل مرتبط با آن و تأثیرش بر زندگی مردم جلوی چشممان بیاید.

داستان اول

تحلیل باکیسه‌

زهره‌آذیناری

ده‌کیلویی سبزی

«شهرداری وسط خیابان جوی آب کشیده و رفت‌وآمد با چرخ‌راست کرده.»

«با من بیاتا

نشانت دهم»

مهدی سلیمانی

چرخ‌دستی‌اش را به‌سختی روی سنگفرش‌های پیاده‌روی خیابان خردمند حرکت می‌دهد و می‌گوید: «من معمولاً از روی این سنگفرش‌ها حرکت نمی‌کنم. برای اینکه به شما نشون بدم، از روشون اومدم.» با حوصله سعی می‌کند دست‌اندازهای مسیرش را با جزئیات نشان دهد و درباره‌شان حرف بزند. از خانم دیگری هم شنیده بودیم که تا به حال سه بار چرخ‌دستی‌اش را به خاطر خرابی این سنگفرش‌ها عوض کرده است. خیابان خردمند یکی از مسیرهای معمول رفت‌وآمد به بازار میوه‌وتره‌بار شیروودی است؛ «انقد پستی‌بلندی زیاده، مجبورم از خیابون برم. داخل خیابون هم ماشین‌ها دوبله پارک می‌کنن. چاره‌ای ندارم که از وسط خیابون حرکت کنم.» از خیابان خردمند که وارد کوچهٔ گیتی می‌شویم، جوی آب باریکی می‌بینیم که کوچه را دو نیم کرده است. در نگاه اول مانع ویژه‌ای به نظر نمی‌رسد؛ اما با چرخ‌دستی پر از میوه ماجرا فرق می‌کرد؛ «چند سال پیش شهرداری اومد اینجا وسط کوچه جوی آب باریکی کشید. موقع برگشت که چرخ‌دستی‌ام سنگین است، نمی‌تونم از روی جوب حرکت کنم و به‌سختی جابه‌جاش می‌کنم.»

خوان‌های جابه‌جایی میوه از تره‌بار پایانی ندارد. نزدیک خانه‌اش در کوچهٔ عارف ادیب که می‌شویم، مانع اصلی خودش را نشان می‌دهد. دو بلوک سیمانی بزرگ از دور خودنمایی می‌کند و جملات آخر با خستگی و کلافگی گفته می‌شود؛ «تعدادی از خانه‌های اینجا تبدیل به تولیدی شده‌اند. شهرداری به خاطر تغییر کاربری پلمپشان کرده و جلوی در خانه‌ها را با بلوک سیمانی بسته و پیاده‌رو را غیرقابل استفاده کرده است.» پس از خداحافظی و در مسیر برگشت، شکل و شمایل خیابان و کوچه‌ها و پیاده‌روها برایمان تغییر کرده بود. چیزهایی به چشم می‌خورد که قبل از آن هرگز به چشمان نمی‌آمدند.

«قبلاً که خسته می‌شدم، روی صندلی‌های پیاده‌روی دور پارک می‌نشستم ولی الان صندلی‌ها نیستند.»

اگر کسی از هرکدام از چهار جهت، به حرکتِ ما دو نفر دقت می‌کرد، احتمالاً با دیدن طرز حرکت کردنِ من یاد جملهٔ «راه رفتن خودش را هم فراموش کرده» می‌افتاد. از بس که آن کیسهٔ ده‌کیلویی سبزی که دست من بود، وصلهٔ ناجور بود و امکان راه رفتن عادی را از من گرفته بود. خانم جوانی که اجازه داد همراهش شوم، بار سنگینی به همراه داشت. با خودم گفتم بین چرخ‌دستی و کیسهٔ سبزی اگر چرخ دست او باشد، احتمالاً بهتر می‌تواند دربارهٔ مسیر و مسائلش صحبت کند. او چرخ‌دستی حاوی کیسه‌های میوه را دنبال خودش می‌کشید، من هم همراه سبزی‌ها در تلاش بودم تا مسیر، اسم خیابان‌ها و نکته‌های خانم را دربارهٔ آن‌ها به خاطر بسپارم. در طول مسیر، تا جایی که مجبور نبود از ورود به پیاده‌رو اجتناب کرد. دربارهٔ چرایی انتخابِ خیابان و عبور از کنار ماشین‌های پارک‌شده هم به این موضوع اشاره کرد که پیاده‌روها و جوی‌های آبِ مسیرش از خانه تا تره‌بار، مناسب نیستند و عبور از آن‌ها با چرخ دردسر است. بهترین قسمت مسیر هم از نظر او، پیاده‌روهای دور تا دور پارک هنرمندان بودند، با این حال برای کوتاه کردن مسیر و استفاده از فضای پارک، همیشه بعد از خرید از توی پارک عبور می‌کند. به من که با کیسه درگیر هستم و از یکی از نیمکت‌های پارک کمک گرفته‌ام اشاره می‌کند و می‌گوید: «تازه اینجا می‌شود نشست و خستگی هم در کرد.» تقاطع خیابان شاداب و قرنی که رسیدیم، گفت: «اینجا سخت‌ترین قسمت مسیره، از هر طرف موتور می‌آد؛ حتی از خط ویژهٔ اتوبوس، اونم برعکس.» مسیر قرنی تا خانه را دربارهٔ تمرکز کاربری‌های اداری در این محدوده می‌گوید و اینکه بعد از ساعت اداری که هوا تاریک می‌شود، برای پیاده تردد، خرید کردن و بازگشت به خانه دشوار است.

خانهٔ خانم در انتهای یک بن‌بست بود. تشکر کرد و گفت: «معمولاً خریدهای مادرم را من انجام می‌دهم ولی اگر خودش محض تنوع بخواهد خرید کند، بیشتر مواقع جوانی کمکش می‌کند و خریده‌ها را تا خانه می‌رساند. مثل کمک امروز شما به من!» تعارفم کرد به جای یا آب و همراه شدن تا تره‌بارِ دیگری برای ادامهٔ خریدهای جامانده‌اش. خریدهایی که تره‌بار شیروودی فاقد آن‌ها بود. تشکر کردم و گوشه‌ای از بن‌بست، روی پلهٔ خانه‌ای نشستم تا هرچه را از مسیر یادم مانده بود روی کاغذ پیاده کنم. کاری که باید همزمان با قدم زدن در مسیر انجام می‌دادم ولی آن کیسهٔ ده‌کیلویی نگذاشت!

داستان سوم

«این چرخ مرسدس بنز منه»

از دید نقشه ۹۰۰ متر پیاده‌روی کردیم که ۱۱ دقیقه طول کشید؛ اما برای من زمان زودتر می‌گذشت، چون همسفر خوش‌صحبتی داشتم. از همان ابتدای مسیر، من سراپا گوش شدم تا ببینم چه چیزی باعث شد وقتی آن خانم از میدان تره‌بار بیرون آمد، با اشتیاق دنبال کسی بگردد که تا حوالی خانه همراهی‌اش کند. درددل‌ها از بهار شروع شد؛ خیابان بهار، که در آنجا خبری از میدان تره‌بار نیست اما خبر از گرانی میوه‌ها هست. هرچه جلوتر می‌رفتیم مرا به نوشتن نکاتش ترغیب می‌کرد. دوست داشت جایی حرفش به گوش کسی برسد که بتواند کاری انجام دهد. من تلاش کردم همزمان با ثبت نقشهٔ مسیری که در آن قدم می‌گذاشتیم، هر آنچه می‌گفت یادداشت کنم.

کمی که پیش‌تر رفتیم از سختی‌های حمل چرخ‌دستی در مسیر صحبت شد. از پیاده‌روهایی که به دلیل داشتن بالا و پایین‌های زیاد، پله یا موانعی مانند بولاردها سختی مسیر را دوچندان و ما را پناهندهٔ خیابان می‌کردند. در بخشی از مسیر، این فرصت فراهم شد تا در حمل چرخ‌دستی کمک کنم و توانستم نکاتی را که گفته می‌شد همان لحظه تجربه کنم. از پیاده‌روهای تنگ با دست‌اندازهای ناجوانمردانه برای چرخ‌های کوچک چرخ‌دستی‌گرفته، تا خیابانی عریض که حرمت عابرپیاده‌را حتی در حدکشیدن خطوط مخصوص عابر هم حفظ نکرده بود. وقتی با نگرانی از عرض خیابان مفتح عبور کردیم، در پاسخ پرسش‌م که چرا سوار تاکسی نمی‌شود گفت: «با چرخ کسی منو سوار تاکسی نمی‌کنه.» با این حال، او به وجود چرخ‌دستی خود دلخوش و برایش ارزش زیادی قائل بود و در اواسط خیابان ورزشده با خنده‌ای دوست‌داشتنی گفت: «این چرخ مرسدس بنز منه!» جمله‌ای که باعث شده بعد از آن، هربار چرخ‌دستی در دست کسی ببینم، لبخندی در دل بزنم.

این خانم از سختی‌های مسیرش شیرین صحبت کرد و من وقتی تنها، در مسیر برگشت به میدان تره‌بار به حرف‌هایش فکر می‌کردم، به این نتیجه رسیدم اگر همراه او نمی‌رفتم هرگز نمی‌توانستم تصور کنم از دیدگاه خانمی که با وجود پادر، پیاده به میدان تره‌بار مراجعه می‌کند، این مسیر به ظاهر معمولی چه سختی‌هایی ممکن است داشته باشد.

«خیلی‌ها خبر ندارند

اینجا تره‌بار وجود

دارد. من پنج سال بهار

زندگی می‌کنم، پارسال

متوجه شدم.»

در فرایند تهیهٔ این نقشه فهمیدیم...

فضای اطراف تره‌بار چه تأثیری روی دسترسی به آن دارد؟

«هروقت برای پیاده‌روی به پارک هنرمندان می‌آم، سری هم به تره‌بار اینجا می‌زنم و خرید می‌کنم.» «در طول مسیر نیمکت‌هایی وجود داره که بعد از خرید می‌تونم موقع برگشت روشون بشینم و استراحت کنم». این‌ها عواملی هستند که وجودشان در مسیر تره‌بار خرید را برای مشتریان راحت‌تر می‌کرد. از طرف دیگر عواملی هم باعث سخت شدن دسترسی می‌شدند: «وقتی پله برقی پل عابر خرابه، مجبور می‌شم چرخ‌دستی یا خرید سنگینم رو با خودم از پله‌ها بالا بکشم.» «خیابان عریض و یک‌طرفهٔ مفتح نه چراغ‌قرمز داره، نه خط‌کشی عابر پیاده، پل عابر پیاده رو هم جمع کرده‌ن، از خیابون با هزار بدبختی رد می‌شیم». این مجموعه عوامل در کنار نامناسب بودن پیاده‌روها و دست‌اندازها باعث می‌شود که خرید از تره‌بار به‌راحتی صورت نگیرد.

مردم چطور به تره‌بار رفت‌وآمد می‌کردند؟

کسانی که ترجیحشان پیاده آمدن به تره‌بار است، با موانع زیادی روبه‌رو هستند. یکی از اهالی نزدیک تره‌بار می‌گفت همسایه‌شان نابینا است و این خیابان‌ها و پیاده‌روها آن‌قدر مانع دارد که نمی‌تواند از تره‌بار استفاده کند. خودش هم وقتی چرخ‌دستی دارد، نمی‌تواند سوار تاکسی خطی شود و دربست یا تاکسی اینترنتی می‌گیرد. همین عوامل باعث می‌شود عده‌ای ترجیح دهند از وسایل نقلیهٔ شخصی‌شان استفاده کنند که باعث ایجاد مشکل ترافیک اطراف تره‌بار می‌شود. ترافیک خیابان‌های کناری تره‌بار اهالی را کلافه می‌کند. می‌گویند بهتر است فکری به حال پارکینگ تره‌بار شود. مسئله پیچیده و درهم‌تنیده است.

شعاع تأثیرگذاری تره‌بار و دایرهٔ نفوذ آن

از آدم‌ها می‌پرسیدیم چه مسیری را طی می‌کنند تا به تره‌بار برسند، و به آن‌ها کمک می‌کردیم که مسیر رفت‌وآمدشان را روی نقشه پیاده کنند. متوجه شدیم شعاع استفاده‌کنندگان آن فراتر از چیزی است که فکرش را می‌کردیم. اهالی محله‌های اطراف از کریمخان، سنایی، بهار و ویلا و قرنی، چون تره‌باری در نزدیکی‌شان نداشتند، خودشان را به اینجا می‌رساندند. برخی برای ارزان‌تر بودن آن، برخی دیگر برای اینکه تره‌باری در محله‌شان وجود ندارد.

شیوهٔ تعامل با مردم و رسیدن به یافته‌هایی متفاوت

نکات ریز و درشتی که از دل تعامل با خود آدم‌ها و بدون فاصله به‌دست می‌آید، کمک می‌کند به راه‌حل‌های مناسب‌تری برای بهتر شدن فضاها برسیم. صرف‌گفت‌وگو کردن نمی‌تواند ما را به شرایط واقعی مردم نزدیک کند؛ حتی شیوهٔ تعامل ما هم می‌تواند روی کیفیت یافته‌ها و نکاتی که به دست می‌آوریم اثرگذار باشد. به عنوان مثال، وقتی دربارهٔ موضوعی مانند دسترسی به یک فضا با آدم‌ها صرفاً گفت‌وگو می‌کردیم، معمولاً موضوع برای مخاطب گنگ بود و نکات کلی و عمومی دستگیرمان می‌شد. از طرفی وقتی گفت‌وگو همراه با طی کردن مسیر با مشتریان تره‌بار می‌شد، موضوع آن برای دو طرف شفاف می‌شد. به نکات ملموس و عینی ویژه‌ای می‌رسیدیم که در یک گفت‌وگو نمی‌شد به آن‌ها رسید: «من از روی این سنگفرشا حرکت نمی‌کنم؛ چون چرخ‌م رو به‌سختی روش می‌کشم و چرخ‌م خراب می‌شه، این بار از اینجا اومدم تا شما ببینین چه مشکلاتی سر راهم وجود داره.»

ماشین‌ها در خیابان دوبل پارک می‌کنند و مجبورم از وسط خیابان عبور کنم.»

صدف سینمیری